**انسان پاره پاره/ دیدگاهی تازه در احوال دو نسل گدشته و معاصر**

**نویسنده : معدن کن، معصومه**

انسان پاره پاره. تألیف: نیکلا گریمالدی. ترجمه عباس باقری. نشر نی. تهران. 1382. 128ص.

نویسنده کتاب استاد ممتاز فلسفه در دانشگاه سوربُن پاریس است و کرسی تاریخ فلسفه مدرن و نیز کرسی متافیزیک آن دانشگاه را برعهده دارد و فهرست کاملی از آثار او، تا این زمان، در پایان کتاب به زبان فرانسه ذکر شده است. کتاب حاضر در سال 2001 میلادی نوشته شده و مؤسّسه مطبوعات دانشگاهی فرانسه (PUF) در همان سال آن‏را منتشر کرده است. مترجم در پیشگفتار کتاب می‏نویسد: «این کتاب را تنها برای شناساندن دیدگاهی تازه و عمدتا متمایز از نظرهای دیگر در زمینه احوال بشر، در دوران کنونی حیات او، به جامعه کتابخوان ایرانی، ترجمه کرده‏ام».

کتاب در شش بخش با این عنوانها تدوین شده است: 1) پایان بشریت: سوگی دیرینه؛ 2) نظم و بی‏نظمی؛ 3) انکارگرایی نوین: تب و تاب بیواسطگی؛ 4) ترک عقل؛ 5) عزل حقیقت؛ 6) انسان پاره‏پاره. آنچه در این کتاب مطرح شده است گسیختگی رشته ارتباط فرهنگ انسانی بین نسلهای گذشته و معاصر است که بیم آن می‏رود دامنه آن به فردا و فرداها، به صورت عمیق‏تر و فاجعه‏آمیزتری توسعه و انتقال پیدا کند، تا جایی که انسانِ آینده از نظر ادراک و اندیشه و فرهنگ انسانی، دیگر با گذشته خود بیگانه باشد و تنها از نظر زیستی و موجودیت طبیعی، بازمانده نسلهای گذشته محسوب شود.

نویسنده معتقد است بین آنچه پس از ما می‏آید و آنچه پیش از ما بوده شکافی چنان تناقض‏آمیز احساس می‏شود که هر اجتماعی درمیان این دو وضع، حالتی اسرارآمیز پیدا می‏کند و تداوم فرهنگ ما به چالش با مسئله‏ای تبدیل می‏شود. آیا آنچه فرا خواهد رسید به‏راستی دنباله همان است که پیشتر وجود داشته؟ آیا چیزی از آنچه بوده‏ایم، می‏خواسته‏ایم، یا می‏ستوده‏ایم در آنچه پس از آن می‏آید وجود خواهد داشت؟ (ص10). نکته این است که متفکران گذشته امیدوار بودند که بشریت در آینده، از نظر تعالی و اعتلای معنوی، به جایی برسد که بتواند دردها و کاستیهای گذشته را تسکین بدهد؛ ولی امروز برای ما و نسل ما دیگر این امید هم وجود ندارد و بشریّت موجب تشویش خاطر ما می‏شود.

نویسنده در این سوگ (پایان بشریت) ادامه می‏دهد: بدین‏سان دیگر مسئله این نیست که بدانیم فردا آبستن چه رخدادهایی است، بلکه تنها این است که اگر امکان داشته باشد خود را در رویدادهایی که از این پس می‏آیند بازشناسیم (ص11). او بیمناک است که آنچه برای ما اهمیت داشت برای کسانی که ما از نظر زیست‏شناختی آنها را به‏وجود آورده‏ایم و هویت فرهنگی آنها هر روز کمتر برای ما قابل شناخت می‏شود، مهم نخواهد بود! و انسانیت آنها، از نظر اخلاقی، فرهنگی و درونی، تداوم انسانیت ما نخواهد بود!

نویسنده عرفان‏گرا با تکیه بر حقیقتِ روح معتقد است: « حال » چون پیوسته ساخته و از هم پاشیده می‏شود نمی‏تواند جز وضعیتی بحرانی باشد و اما چیزی که در زندگی حقیقت دارد « روح » است (ص12). او سودجوییها و حاکمیت منافعِ مادّی را، در زندگیِ بشر امروزی، نابودکننده «حقیقت» و «عدالت» می‏داند و می‏نویسد: انسانِ امروز، بی‏گفت‏وگو، زیر حاکمیت پول است، پول به همه حکومت می‏کند، به همه فرمان می‏دهد، نتیجه این وضع بسیار روشن است، حقیقت و عدالت، با دعاهای غیرمذهبی خیری که بدرقه انواع داد و ستدهای خلاف قانون می‏شوند، به حراج می‏رود (ص32). و معتقد است که «نکبت‏بارترین سودجوییها، هستی‏ها را زیر سلطه می‏گیرند و از پا درمی‏آورند (ص17).

نویسنده فرانسوی با تکیه بر ضابطه‏گرایی، معیارگرایی و قاعده‏گرایی برای حفظ ارزشها و فضیلتهای انسانی، «هرج و مرج‏طلبیِ مطلق به نفع خواسته‏های شخصی» را مفهوم انسانِ پاره‏پاره می‏داند و می‏نویسد: تسلیم هرگونه بی‏واسطگی‏بودن، اما جز بی‏واسطگی آرزویی نداشتن، از هیچ قاعده‏ای پیروی نکردن، اما همه قواعد را به کار بردن، همه چیز را حساب‏کردن، اما تسلیم بی‏حساب‏ترینهاشدن، این است انسانِ پاره‏پاره! (ص104).

نویسنده معتقد است: هرکجا نظم نباشد، بی‏نظمی نیز تمیز داده نمی‏شود. بی‏نظمی همه چیز را تحمل‏ناپذیر می‏کند و در واقع بی‏نظمی نمایانگر نفرت از زندگی است و چون با هیاهوی بسیار همراه است تصوّر می‏شود که شور و نشاطی است در حالی که سوگِ هرگونه شادی است؛ بی‏نظمی روشن‏ترین نشانه بحرانِ روحی است.

او بی‏نظمی را، با ادعای رهاشدن از هر قانون و قاعده، نفی روح می‏داند (ص51). و می‏گوید: وقتی نه قاعده‏ای بماند و نه قانونی و نه هنجاری و چیز مخالف و بازدارنده‏ای وجود نداشته باشد، سرکشیها و طغیانها سر برمی‏آورند (ص49). وی آشفتگی فرهنگی را نشانگر یک بحران روحی می‏داند.

نویسنده در بخش «ترک عقل»، آشکارترین واقعیت فرهنگی نیم قرن اخیر را، که همه را دچار تنهایی کرده و در نتیجه به هرکس اجازه داده که هر سخن پوچی را عنوان کند و خود آن را بپذیرد «ترک عقل» می‏داند و معتقد است که نخستین و مهمترین نتیجه ترک عقل، عزل حقیقت است که ویژگی دوران ماست (ص93) و می‏افزاید: از آن هنگام‏که از عقل جدا شدیم، همه قواعد را مردود دانستیم و همه معیارها و ضابطه‏ها و اصول را کنار گذاشتیم، دیگر چگونه ارزش یا فضیلتی می‏توانست جایی داشته باشد؟ عدالت و حق دیگر نمی‏توانند در جایی که هر دلیلی طرد شده، دلیل به حساب آیند. آنجا که نتوان با قضاوتی تصمیم گرفت دیگر این کار جز با انگیزه‏های غریزی، گرایشها، فشارها، تمنّاها، و رابطه‏ها میسر نخواهد بود.

نویسنده از اینکه وجدان همگانی چنان آلوده فن و فناوری شده که همیشه آخرین نظریه‏ها را از نظریه پیشین برتر می‏داند و فن را معیار همه علوم و علم را معیار همه شناختها و سودمندی و نام‏آوری را معیار همه حقیقتها می‏دانند بیمناک است و می‏گوید: چون پذیرفته شده است که کارایی موجب سودآوری می‏شود، سودآوری تقاضا به وجود می‏آورد، تقاضا فروش را از پی می‏آورد، فروش موفقیت را به همراه دارد و موفقیت ایجاد ارزش تجاری می‏کند، پس آنچه خریدار داشته باشد نیکوست! (ص100). او سودجوییها را عامل نابودکننده وجدان بیدار بشری می‏داند.

نویسنده از اینکه فناوریها در طول تاریخ روی‏هم انباشته می‏شوند و نسلها، همه، در اوج فناوری پا به جهان می‏گذارند و کودک پیش از آنکه به سخن بیاید روشن کردن چراغ برق و به راه‏انداختن دستگاه ضبط و پخش‏صوت و نظایر آنها را می‏داند و هنوز به نوجوانی نرسیده، تلفن همراهِ آخرین مدل و حسابگر الکترونیکی و رایانه دارد و در آغاز جوانی، اگر فاقد اتومبیل تکامل‏یافته‏ای باشد احساس بینوایی می‏کند و از اینکه فناوریهای علمی آنچه را که در طول زمان و با دشواری و رنج بسیار، با واسطه انجام می‏شد، در حال حاضر بی‏واسطه کرده است و بدینسان نسلهای جدید همه‏چیز را تقریبا بی‏آنکه بیاموزند می‏دانند، اما این دانایی تنهابه اعمال و اشیاء محدود و مربوط می‏شود، و انسان بی‏آنکه از جای خود حرکت و یا کوششی کند، تنها با فشار یک دکمه، همه‏چیز را پیش روی خود می‏بیند، هشدار می‏دهد و معتقد است نتیجه این فناوریهای ارتباطی آن است که انسان دیگر معنای ممکن و واقعی را از دست می‏دهد و ما دیگر واقعیت را از غیرواقعیت تشخیص نمی‏دهیم. (ص108)

بخش پایانی کتاب در اهمیت نقشِ فرهنگ‏سازِ تلویزیون است و اینکه تلویزیون باید نمونه‏هایی از انسانیت ارائه کند، در حالی که امروزه تنها ذغدغه تلویزیون بازدهی سودجویانه است. می‏نویسد: اکنون تلویزیون تنها گروههای اجتماعی معدودی را به صحنه می‏آورد و اینان عبارتند از اهل سیاست، ورزش و نمایش؛ بنابراین تلویزیون به هیچ‏وجه آینه تمام‏نمای جامعه نیست، اما جامعه آینه تلویزیون است، چرا که آنچه در آن به نمایش درمی‏آید الگوهای اجتماعی می‏شود و مورد تقلید قرار می‏گیرد. (ص112).

نویسنده در تبیین دیدگاههای خود به اقوال و نظریه‏های فیلسوفان گذشته و حال ازجمله افلاطون، سقراط، دکارت، هگل، برگسون و دیگران نیز استناد کرده و با طرح دیدگاههای معتبر، خطری را که اخلاق و فرهنگ جامعه بشری را تهدید می‏کند گوشزد می‏نماید. تعریفها و تفسیرهای مبتنی بر اندیشه‏های عمیق در کتاب بسیار است از جمله: «حال هرگز پیش نمی‏آمد و تحقّق نمی‏یافت، اگر چیزی از گذشته در آن محفوظ نبود؛ «پیری به تغییر سنّ نیست، بلکه زیادماندن در یک سنّ است.»؛ «تاریخ به ما آموخته است که همه چیز همیشه استمرار دارد، اگرچه همواره در حالِ ازهم گسیختگی است.»، «انسان گذشته را در خیال می‏پرورد، اما حال را درک می‏کند.»

پیداست که مترجم کتاب، علاوه بر آشنایی به دو زبان مبدأ و مقصد، به مباحث فلسفی و اجتماعی روز نیز احاطه دارد و یادداشتهای وی بر کتاب در روشنترکردن نظرات نویسنده حائز اهمیّت است.